

توکل
مشغول چریدن همانیدگیها در ذهن بودم که این چند بیت را شنیدم.

کافیّم، بدّهم تو را من جمله خیر
بی سبب، بی واسطه یاری غیر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۷

کافیّم بی نان تو را سبیری دهم
بی سپاه و لشکرت میری دهم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۸

بی بهارت نرگس و نسرين دهم
بی کتاب و اوستا تلقین دهم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۹

کافیّم بی داروت درمان کنم
گور را و چاه را میدان کنم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۲۰

زندگی داشت می گفت: که من برای تو کافیّم. تو فقط توکل کن. خود واقعی ام را دیدم که توکل ندارم، اگه توکل ندارم پس حتماً تسلیم هم نیستم. پیرامونم را که نگاه می کنم، چند خرابکاری را می بینم و از خودم سوال می کنم که چرا اینها در زندگی من هستند؟ و زندگی مثل یک آینه جلوی رویم ایستاده و درونم را به خودم نشان میدهد و میگه: فریده خرابکاری بیرون انعکاس درون خودته. چرا اینها در زندگی من وجود دارند؟ چون با اونها هم هویت هستم. چرا این خرابکاریها درست نمی شوند؟ چون توکل ندارم، چون عقل خودم را بهتر می دانم و می خواهم که خودم با عقل من ذهنی ام فکر کنم و راه حل پیدا کنم. آخه یکی نیست بگه، اگه این عقل من ذهنی ات درست کار می کرد که تا به حال این خرابکاریها درست شده بودند، پس این عقل من ذهنی را قربانی کن و بپذیر که خدا برات کافیّه. به خودم اومدم و تصمیم گرفتم که توکل کنم. توکل می کنم که تسلیم بشوم، چون خدا برایم کافیست.

کافیّم، بدّهم تو را من جمله خیر
بی سبب، بی واسطه یاری غیر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۷

کافیّم بی نان تو را سبیری دهم
بی سپاه و لشکرت میری دهم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۸

بی بهارت نرگس و نسرين دهم
بی کتاب و اوستا تلقین دهم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۹

کافیّم بی داروت درمان کنم
گور را و چاه را میدان کنم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۲۰

یک عمر هست که با عقل من ذهنی ام توکل کردم ولی درست نشد، پس بعد از این با تسلیم و توکل اجازه می دهم که زندگی با داروی خودش دردم را درمان کنه. دست از سبب سازی های ذهنم برمیدارم تا خودش بدون واسطه یاریم کنه. دلیل سختیها را نداشتن سپاه و لشکر، و نداشتن همسر و فامیل ودوست و خانواده می دانستم، ولی زندگی با همین چند بیت بهم ندا داد که من برات کافیّم. نور امید خودش را نشان میدهد. چه ابیات امیدوار کننده ای، انگاری یک بار سنگین از روی دوشم برداشته شد.

عقل قربان کن به پیش مصطفی
حسبی الله گو که اللهام کافی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۸

با عشق و احترام فریده از هلند